

خوشه‌ای از خرمن اندیشه‌های ایرانی در کتاب الأدب الصغیر مطالعه مورد پژوهانه (حکمت‌های بزرگمهر در الأدب الصغیر)

وحید سبزیان پور^۱

دانشیار دانشگاه رازی

(۴۷-۷۰)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۴/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۳/۱۷

چکیده

الأدب الصغیر و الأدب الکبیر از ترجمه‌های پهلوی است که محل التقای دو فرهنگ اسلامی و ایرانی است. ابن مقفع مانند دیگر مترجمان متون پهلوی، مضامینی را از ادب پهلوی به عربی ترجمه کرد که با اندیشه‌های اسلامی همسو بود. این همسویی، موجب استقبال گرم ادب عربی از اندیشه‌های ایرانی شد ولی با گذشت زمانه در هاضمه فرهنگ عربی تبدیل به مضامین عربی شد. نویسنده در این مقاله با نشان دادن سرچشمه‌های ایرانی چند محور فکری اساسی در الادب الصغیر چون «خردورزی»، «آیین دوستی»، «زهد و پارسایی»، «زشتی فقر»، «امور اخلاقی و سیاسی» و... ثابت می‌کند که این اثر، سخت متأثر از سخنان حکیمانه بزرگمهر است. و به این نتیجه می‌رسد که تقدم زمانی فرهنگ و ادب ایرانی و تأثیر شگفت آثار ابن مقفع در ادب عربی، نشان از عمق و گستردگی تأثیر اندیشه‌های ایرانی در ادب عربی دارد.

واژه‌های کلیدی: ابن مقفع، الادب الصغیر، حکمت، بزرگمهر، ایران باستان

۱. پست الکترونیکی نویسنده: wsabzianpoor@yahoo.com

مقدمه

آنچه درباره زندگی، اندیشه‌های ایرانی و آثار ابن مقفع باید دانسته شود در مقاله ابن مقفع در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی^(۱) و در مقدمه سه مقاله مؤلف اثر حاضر^(۲) به تفصیل آمده است، در این مقاله ضمن ارجاع خواننده محترم به مقالات مذکور^(۳) یادآوری چند نکته ضروری است:

۱- محور اصلی این مقاله مقایسه عبارات حکیمانه الادب الصغیر با سخنانی است که از بزرگمهر در منابع عربی، نقل شده است. لازم به یادآوری است که گزینش سخنان بزرگمهر از خیل سخنان منسوب به دیگر حکیمان ایرانی چون اردشیر، انوشروان و... و نیز اقوالی که به نام ایرانیان در منابع عربی آمده، نشان از گستردگی دامنه این پژوهش و عمق و نفوذ فرهنگ ایرانی در منابع عربی دارد.

۲- مباحث این مقاله به چند محور فکری ایرانی اختصاص داده شده است. از این میان مضمون «خردگرایی»، «دوستی و روابط انسانی» و «زهد» به سبب ریشه‌داری و گستردگی در فرهنگ ایرانی و اثر آن در الادب الصغیر مورد توجه بیشتر قرار دارد.

۳- از آنجا که اندیشه‌های ایرانی در متون ادب فارسی مانند شاهنامه، قابوس نامه، گلستان سعدی، کلیله و دمنه و... چون رگهای خونی در همه جا جریان دارد، به مناسبت به این آثار، اشاره شده است.

۴- به امثال مولد اشاره شده تا نشان داده شود این امثال که بر اساس تعریف، هویت غیر عربی دارند، با وجود قرینه‌های مختلف، از فرهنگ ایرانی به عربی منتقل شده‌اند.

۵- به امثال و حکم دهخدا ارجاع داده شده؛ زیرا این اثر به منزله دائرةالمعارف ارزشمندی از حکمت‌های فارسی و عربی برای دستیابی به مضامین مشترک، سخت ارزشمند است.

۶- این مقاله برگرفته از یک طرح گسترده پژوهشی است که نویسنده در آن از روی مضامین و موضوعات مشترک میان ادب ایرانی و عربی پرده‌برداری می‌کند.

نکته دیگر اینکه ابن مقفع در الادب الصغیر نام هیچ یک از حکیمان ایرانی را نیاورده و به واژه حکیم بسنده کرده است. شاید همین شیوه ابن مقفع موجب شده که

نویسندگان پس از او، بسیاری از حکمت‌های ایرانی را به حکیمان نسبت دهند. برای نمونه این مثل را به یک حکیم نسبت داده است: «قال رجلٌ لحکیم: ما خیرٌ ما یؤتی المرء؟ قال: «غریزةُ عقلٍ» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۴۹) در حالی که ابن الجوزی همین عبارت را از بزرگمهر نقل کرده است.^(۴)

دربارهٔ علاقهٔ شدید ایرانیان به اندرزهای اخلاقی و تأثیر آنها در ادب عربی^(۵)، سخن بسیار گفته شده و در اینجا ضرورتی برای تکرار مباحثی چون ترجمهٔ متون پهلوی به عربی، استقبال عرب‌ها از فرهنگ ایرانی، اعتراف صاحب‌نظران عرب به تأثیر گستردهٔ فرهنگ ایرانی در فرهنگ عربی، دیده نمی‌شود و به جای همهٔ آنها، به سخنی از روانشاد محمد محمدی ملایری که فشردهٔ همهٔ گفتنی‌ها در این خصوص است، بسنده می‌شود: محمدی از مقدمهٔ مقالات تحقیقی سه تن خاورشناس نامی فرانسه (رنه گروسه، لوی ماسینیون و هانری ماسه) که به نام «روح ایران» در فرانسه منتشر شده، نقل کرده است: «سرزمین ایران چون دژی استوار یکی از کهن‌ترین تمدن‌های قدیم را در خود حفظ کرده، تمدنی که از پنجاه قرن به این طرف، پیوسته تجدید شده و به طرز حیرت‌آوری ادامه یافته است... مشعلی که بدین گونه در بامداد تاریخ بر فراز فلات ایران افروخته گردید، هرگز خاموش نشد» (محمدی، ۱۳۸۴، صص ۱۸ - ۱۹) وی در ادامه می‌نویسد: «این عبارت از آن رو عیناً نقل گردید تا این مطالب هم برای اطلاع دانشجویان ایرانی که این کتاب را به درس می‌خوانند، بر آن افزوده شود: این سخنان گزافه نیست و حقیقت است و برای روشن ساختن این حقیقت باید هرچه بیشتر دربارهٔ منابع قدرت فرهنگ و تمدن ایران و ریشه‌های آن که تا اعماق تاریخ فرو رفته در تمام دوره‌های تاریخی آن، مخصوصاً دوره‌هایی که ملت ایران با فقدان قدرت سیاسی و نظامی، تنها به نیروی فرهنگ و تمدن خود از میان حوادث خرد کنندهٔ تاریخ، پیروز و سربلند بیرون آمده، با کمال صبر و بردباری بدون هیچ گونه تعصب و جانبداری به مطالعه و تحقیق پرداخت، ولی با کمال تأسف باید این حقیقت تلخ را هم بپذیریم که ما در راه شناختن و شناساندن خود، بسیار کم پیش رفته‌ایم و کار ناکرده در این زمینه بسیار داریم.» (همان، ص ۱۹).

نویسنده این مقاله ضمن جلب توجه خواننده به این نکته که «براستی پس از گذشت بیش از پنجاه سال از بیان این حقیقت تلخ، محققان ما چه قدم‌هایی برای شناخت فرهنگ و ادب نیاکان ما برداشته‌اند؟» (همان، ص ۱۹) مدعی است که در این مقاله توانسته است از بخشی اندک و ناچیز از این واقعیت فراموش شده، پرده بردارد و با استناد به «حدیث دیگران» بخشی از «سیر دلبران» را آشکار کند، حقیقتی که نشانه‌های آن با باریک بینی‌های کم نظیر روانشاد محمدی برای پژوهش‌گران و عاشقان فرهنگ و ادب ایران مشخص گردید، ولی با وجود گذشت نیم قرن از زمان این سخن، رهروان این نوع پژوهش‌ها هنوز در ابتدای راه قرار دارند، به این امید که از این راه کم‌رهرو، تاریک و نفس‌گیر، رهروانی عاشق و تازه نفس، راه به روشنایی بیابند.

پندهای ایرانی در الادب الصغیر

با آنکه در این مقاله، دایره تأثیر اندیشه‌های ایرانی در الادب الصغیر به بزرگمهر محدود شده است، این انحصار به معنی این نیست که سخنان سایر حکیمان ایرانی در الادب الصغیر وجود ندارد، از آنجا که این موضوع خود به تنهایی نیازمند مقاله دیگری است، از باب مثال به ارائه سه نمونه، بسنده می‌شود:

۱- «واعلم أن اللئام أصبر أجسادا والكرام أصبر نفوسا» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۰۹)

که منابع عربی از جمله قرطبی در «بهجة المجالس» (بی تا، ج ۲، ص ۶۲۹)، زمخشری در «ربیع الأبرار» (۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۲۱) و ابن حمدون در «التذکرة الحمدوتیة» (۱۹۸۳، ج ۱، ص ۴۳۹) این جمله حکیمانه را از اردشیر نقل کرده‌اند.^(۶)

۲- «لیس للملک أن یغضب، لأن القدرة من وراء حاجته و لیس له أن یکذب، لأنه لا یقدر أحدٌ علی استکراهه علی غیر ما یرید و لیس له أن ینخل، لأنه أقلُّ الناسِ عذراً فی تخوف الفقیر» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۷۵).

عبارات بالا بی کم و کاست در عهد اردشیر (۱۹۶۷، ص ۶۵) آمده است.

۳- «واعلم أن الصبر صبران: صبر المرء علی ما یکره و صبره عما یحب». (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۱۰).

این عبارت در الحکمة الخالدة به انوشروان نسبت داده شده است. (ابن مسکویه، بی تا، ص ۵۱).

پندهای بزرگمهر حکیم در الادب الصغیر

مهم‌ترین عناوین پندهای مشترک در الادب الصغیر و سخنان بزرگمهر را در هفت محور زیر، می‌توان تقسیم‌بندی کرد: «خردورزی»، «آیین دوستی»، «زهد»، «فقر»، «سیاست»، «اخلاق» و «امور متفرقه». لازم به یادآوری است که در برخی شواهد ایرانی به منابع متعدد اشاره شده است تا میزان تأثیر فرهنگ ایرانی را در منابع عربی نشان داده شود.

الف: خردورزی

ارزش عقل و خرد

لا مال أفضل من العقل. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۲۷)

بزرگمهر گفته است: لا شرف إلا شرف العقل: هیچ عزتی چون عزت داشتن عقل نیست. (توحیدی، بی تا، ج ۴، ص ۹۴ و آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۶۹)

فاخوری می‌گوید: «آنچه در دو کتاب الادب الصغیر و الکبیر قابل ملاحظه است این که تکیه‌گاه نویسندگان در همه امور بر عقل است، اخلاق از نظر او امری مرتبط با عقل است؛ و این عقل است که خوب و بد را از هم جدا می‌کند» (فاخوری، ۱۹۸۷، ص ۴۴).

به اعتقاد نویسندگان، عمق این نکته باریک، در بسامد بالای واژه عقل در این کتاب است. گویی در این کتاب هیچ معیار دیگری جز عقل برای سنجش حق از باطل و حسن و قبح وجود ندارد؛ زیرا تعبیر (علی العاقل...: بر عاقل واجب است که...) در ابتدای بسیاری از مواضع اخلاقی آن دیده می‌شود (برای نمونه نک به صفحات ۱۶ تا ۲۳ که این تعبیر ۱۷ بار تکرار شده است) به علاوه در این کتاب تعبیر دیگری دیده می‌شود که نشانه معیار بودن عقل است، مثل: أنفع العقل... ص ۳۸، أصل العقل... ص ۴۴، فذلک من ضیاع العقل... ص ۴۶، لا عقل لمن... ص ۴۸، لیس من العقل... ص ۴۸، رأس

العقل... ص ۵۷، أغبط الناس عند ذوي العقول... ص ۵۹، والعقل أن يقال... ص ۷۰... و ذلك ضعف في العقل.. ص ۱۲۶، و أمانة صحة العقل... ص ۱۱.

همچنین نمونه‌های زیر نشانه اهمیت خرد در الأدب الصغیر است:

عقل سبب سعادت دین و دنیا است: «فغایةُ الناسِ و حاجاتهم صلاحُ المعاشِ و المعاد و السبیلُ إلى درکها العقلُ الصَّحیح. ص ۱۱»، کسی که عقل ندارد دنیا و آخرت ندارد: «من لا عقلَ لَهُ فلا دنیا لَهُ ولا آخرة. ص ۵۵».

از نمونه های روشن تأثیر پذیری واژگانی و مضمونی ابن مقفع از سخنان بزرگمهر در موضوع خرد، به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

تشبیه نیاز بدن به عقل، به نیاز به آب و غذا

«ولسنا إلى ما یمسكُ أرقاننا من المأكَل و المشرب بأحوج منا إلى ما یثبتُ عقولنا.»

(ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۵)

بزرگمهر: العقل یحتاج إلى مادة الأدب كما تحتاج الأبدان إلى قوتها من الأَطعمة: عقل

به ادب احتیاج دارد همان گونه که بدن به غذا نیازمند است. (وطواط، بی تا، ص ۸۷)

«و حاجةُ الأدب و المروءة إلى العقل كحاجة البدن إلى الغذاء.» (ابن مسکویه، بی تا، ص ۶۲،

از پند های منسوب به بهمن)

تشبیه عقل نا آزموده به زمین لم یزرع

«العقل الذاتی^(۷) غیرالصَّنیع، كالأرض الطیبة الخراب» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۳۶)

بزرگمهر گفته است: «مثلُ العقلِ بلا أدب مثل الأرضِ الطیبة الخراب»: عقل بدون

ادب مانند زمین حاصلخیزی است که خراب شده است. (توحیدی، بی تا، ج ۴، ص ۱۲۷)

ارزش تدبیر

«لا عقل کالتدبیر» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۷)

و قال بزرگمهر: «أدل الأشياء علی عقل الرجل، التدبیر» (ابن الجوزی، ۱۴۱۲، ج ۲،

ص ۱۳۷)

مبارزه با هوای نفس، معیار تشخیص حق از باطل

«إِذَا بَدَهَكَ أَمْرَانِ لَا تَدْرِي أَيُّهُمَا أَصَوَّبٌ فَانظُرْ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى هَوَاكَ فَخَالَفَهُ، فَإِنْ أَكْثَرَ الصَّوَابِ فِي خِلَافِ الْهَوَى» (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۲۶)

لبرز جمهر: إذا اشتبه عليك أمران فلم تدر في أيهما الصواب، فانظر أقربهما إلى هواك فاجتنبه. (ابن قتیبه، بی تا، ج ۱، ص ۹۴ و آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۷۷)

از قرائن استوار بر ایرانی بودن این مضمون این که میدانی ضرب‌المثل «خالف هواک ترشد: با هوای نفست مخالفت کن تا هدایت شوی.» را از امثال مولد (غیر عربی و تازه متولد) دانسته است. (۲۰۰۳، ج ۱، ص ۲۵۳) جاحظ در رساله الآمل و المأمول (۱۹۸۳، ص ۳۹) عبارت حکیمانه «خَلَّ عَمَّا تَهْوَى تَنْجُ مِمَّا تَخْشَى: از هوای نفس دوری کن تا از آنچه می‌ترسی در امان باشی.» را به علما نسبت داده است. به نظر می‌رسد منظور جاحظ از علما، حکیمان ایرانی باشد^(۸)، (نک: عاکوب، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶^(۹) و دهخدا، ۱۳۵۲، ص ۷۱۱).

ب: دوستی و روابط انسانی

دوست‌یابی و آیین آن در ایران باستان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. انعکاس این اندیشه را در الأدب الصغیر، کلیله، شاهنامه و... به وضوح می‌توان دید. محمد غفرانی پژوهش مفصلی درباره آیین دوستی در آثار ابن مقفع کرده و او را مظهر وفا، سخاوت، مودت و دوستی نامیده و ضمن اشاره به از جان گذشتگی ابن مقفع در دفاع از عبدالحمید کاتب، ۲۴ نمونه از عبارات حکیمانه او را با موضوع دوستی نقل کرده است. وی در پایان بدون اشاره به ریشه‌های ایرانی آیین دوستی، ابن مقفع را متأثر از سخنان علی (ع) دانسته است. (نک: غفرانی، ۱۳۷۲، صص ۶۰-۸۴)

خلاصه دیدگاه‌های ایرانی ابن مقفع را در این جمله می‌توان دریافت: «و لیس من الدنيا سرور يعدل صحبة الإخوان و لا فيها غم يعدل غم فقدهم»: هیچ شادی در دنیا مانند همنشینی با دوستان و هیچ اندوهی مانند از دست دادن آنها نیست. (ابن مقفع، ۱۴۰۷،

ص ۵۷). عبارات حکیمانه زیر، نمونه‌هایی از افکار ابن مقفع در باب دوستی است که در متون عربی شواهدی برای ریشه ایرانی آنها یافته‌ایم:
دوست خوب بهتر از...

قیل لعبد الله بن المقفع: أصدیقك أحبّ إليك أم نسیبك؟ فقال: إنما أحب النسیب إذا كان صدیقاً. و قال: الأخ نسیب الجسم والصدیق نسیب الروح. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۶): به ابن مقفع گفته شد: آیا دوست نزد تو محبوب‌تر است یا خویشاوندت؟ گفت: من خویشاوند را در صورتی دوست دارم که دوست باشد، برادر سهم جسم است و دوست سهم روح.

بزرگمهر: مَنْ أحبّ إليك: أخوك أم صدیقك؟ فقال: ما أحبُّ أخي إلا إذا كان لي صدیقاً: به بزرگمهر گفتند: چه کسی را بیشتر دوست داری؟ برادرت یا دوستت؟ گفت: برادرم را دوست ندارم مگر اینکه دوستم باشد. (ابن عبد ربه، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۵۰ و ابن قتیبه، بی تا، ج ۳، ص ۹)

حکیمی را پرسیدند که: دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به (۱۰).
(عنصرالمعالی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۹)

در مینوی خرد^(۱۱) و شاهنامه نیز این مضمون دیده می‌شود:

پرسید دانا از مینوی خرد... کدام دوست؟ مینوی خرد پاسخ داد... و دوست، برادر نیک بهتر. (مینوی خرد، ۱۳۷۹، ص ۳۵)

چو دشمن شود بی رگ و پوست به / اگرچه برادر بود دوست به (فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۵۲، ۲۹، ص ۲۰۴)، نک: (دهخدا، ۱۳۵۲، ص ۴۶۰، ذیل بیگانه اگر وفا...)

انواع دوستی (نیکان و بدان)

والمودة بین الصالحین بطيء انقطاعها سریع اتصالها و مثل ذلك مثل كوز الذهب الذي هو بطيء الانكسار سریع الإعادة و الإصلاح إن أصابه ثلم أو وهن و المودة بین الأشرار سریع انقطاعها بطيء اتصالها كالاناء من الفخار مكسره أدنى شيء ثم لا وصل له أبدا. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۴ و همو، ۱۴۱۶، ص ۲۱۳)

ابن مسکویه (بی تا، ص ۳۶) عبارت بالا را از بزرگمهر و قالی (۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۴۵) از ایرانیان نقل کرده‌اند.^(۱۲)

ج: زهد و پارسایی

زهد در الادب الصغیر و ایران باستان

در جای جای الادب الصغیر سخنانی آمده است که دلالت بر ترجیح آخرت بر دنیا دارد: عاقل لذت طولانی آخرت را بر لذت کوتاه دنیا ترجیح می‌دهد: (إن العاقل ينظر... ص ۱۷)؛ عاقل‌ترین مردم کسی است که بر نفس خود سختگیری بیشتری دارد و شب و روز به یاد مرگ است: (فأفضل ذوی الألباب أشدهم لنفسه بهذا أخذاً... ص ۱۹)؛ عاقل نباید برای چیزی که از دنیا از دست داده تاسف خورد: (وعلى العاقل أن لا يحزن على شيء فاته من الدنيا... ص ۲۱)؛ دنیا زینت است و عاقل کسی است که از آن چشم می‌پوشد: (الدنيا زخرف... ص ۳۱)؛ کسی که لذات دنیا او را از آخرت غافل کند عاقل نیست: (لا عقل لمن أغفل عن آخرته ما يجد من لذة دنیا... ص ۴۸)؛ خوشبخت کسی است که خداوند او را به آخرت ترغیب می‌کند، تا آنجا که می‌گوید: چیزی جز آخرت وجود ندارد: (السعيد يُرغبه الله في الآخرة حتى يقول: لا شيء غيرها... ص ۴۸).

عاکوب پس از اشاره به تأثیر حکمت‌های زاهدانه ایرانی در ادب عباسی می‌گوید: ایرانیان در زهد و بریدن از دنیا ضرب‌المثل هستند: «ذلک أن الفرس يضرب بهم المثل في النسک و الزهد و الانتقطاع عن لذائد الحیاة: دلیل آن این است که ایرانیان در زهد و بی میلی به دنیا ضرب‌المثل هستند. عاکوب در ادامه برای تأیید ادعای خود، این عبارت از جاحظ را مثال می‌زند که جاحظ، زهد مخالفان سرودن شعر را از نوع ایرانی می‌داند (نسکوا نسکا أعجمیا)، سپس چند نمونه از حکمت‌های زاهدانه ایرانی و تأثیر آنها را در اشعار شاعران عرب از جمله ابوالعتاهیه و محمود وراق نشان می‌دهد. در ادامه با ذکر نام ۸ کتاب درباره زهد که پس از نهضت ترجمه نوشته شد، می‌گوید: موج زهد با نفوذ اندیشه‌های ایرانی از طریق ترجمه در ادب عباسی شروع شد و از آنجا که دانشمندان

شیعه تمایل بیشتری به اندیشه و فرهنگ ایرانی داشتند، دست کم ۸ کتاب در موضوع زهد تألیف کردند. (نک: عاکوب، ۱۹۸۹، صص ۲۵۱-۲۵۴)

این مطلب همان چیزی است که بستانی (۱۹۵۱، ص ۳۴) بر آن تأکید دارد «لم يعرف الزهد علی حقیقته الا فی هذا العصر (العباسی) بعد أن ترجمت الحکمة الفارسیة و الهندیة: زهد به معنای واقعی خود در دوره عباسی شناخته نشد مگر پس از اینکه حکمت‌های ایرانی و هندی به عربی ترجمه شد.

این دیدگاه ویژه، نسبت به دنیا و آخرت در سخنان منسوب به بزرگمهر بدین گونه آمده است^(۱۳): الرکون علی الدنیا مع ما نعاين من الموت جهل: تکیه به دنیا، با دیدن مرگ، نوعی نادانی است^(۱۴). (توحیدی، بی تا، ج ۳، ص ۶۴۱)

د: زشتی فقر

ابن مقفع، فقر را عامل همه بلاها می‌داند و آن را موجب دشمنی مردم، عامل نابودی عقل و جوانمردی دانش و ادب و شرم و حیا و سعادت و شادی می‌داند (الفقر مجمعة للبلایا... والفقر داعية إلى صاحبه مقت الناس، و هو مسلبة للعقل والمروءة، مذهبة للعلم والأدب، و معدن للتهمة، و مجمعة للبلایا^(۱۵)) (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۵). از دیدگاه او، فقیر مورد سوء الظن مردم است، گناه دیگران را به گردن او می‌گذارند (فإذا افتقر الرجل اتهمه من كان له مؤتمناً، و أساء به الظن... ص ۵۶). هر صفتی که برای توانگر نیک است برای فقیر زشت است، اگر شجاع است بی عقل خوانده می‌شود و اگر سخاوت دارد مفسد؛ اگر صبور است، ناتوان، اگر زبان آور است، پر حرف و اگر ساکت است، ضعیف و... نامیده می‌شود: (ولیس من خلّة هی للغنی مدحٌ إلا هی للفقیر عیبٌ،... ص ۵۶).

موضوع زشتی فقر در الادب الصغیر آنقدر پررنگ است که فاخوری (۱۹۸۷، ص ۴۴۵)

متنبی را در بیت زیر متأثر از ابن مقفع می‌داند:

فَلَا مَجْدَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ وَلَا مَالَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ

جای تعجب است که فاخوری، چرا اشاره‌ای به فرهنگ ایرانی ندارد؛ مگر نه این است که ابن مقفع، الادب الصغیر را از کتاب‌های ایرانی، ترجمه کرده و بزرگمهر، درباره فقر می‌گوید:

نظرت فیما یذل العزیز، ویسکر القوی، ویضع الشریف، فلم أر أذل من ذي فاقة وذي حاجة: نگاه کردم به چیزهایی که عزیز را ذلیل می‌کند، قوی را مست و بزرگ را کوچک، پس کسی را خوارتر از نیازمند ندیدم. (طرطوشی، ۱۹۹۰، ص ۵۳۹ و یوسی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۵۱۶)

أكلت الصبر وشربت المر، فلم أر شيئاً أَمْرٌ من الفقر: چیزهای تلخ و شربتهای ناگوار خوردم ولی چیزی را تلخ‌تر از فقر ندیدم (عاملی، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۱۲ و طرطوشی، ۱۹۹۰، ص ۵۳۹ و یوسی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۵۱۷)

بزرگمهر: إن كان شيء مثل الموت فالفقر: اگر چیزی مثل مرگ باشد، آن چیز، فقر است. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳)، (حصری، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۸۸۹)، (ابن الجوزی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۳۷ و ماوردی، ۱۴۰۷، ص ۱۸۵)^(۱۶)

هـ: امور سیاسی

– خطر همنشینی با شاهان

ابن مقفع صریحاً به دوری از پادشاهان توصیه می‌کند: و إن وجدت عنهم و عن صحبتهم غنی، فأغن عن ذلك نفسك واعتزله جهداً فإنه من يأخذ عملهم بحقه، يحلّ بينه وبين لذة الدنيا و عمل الآخرة. و من لا يأخذ بحقه، يحتمل الفضيحة في الدنيا والوزر في الآخرة. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۹۶)

طرطوشی (۱۹۹۰، ص ۵۳۹) و یوسی (۱۴۰۲، ج ۲، ص ۵۱۶) نیز از بزرگمهر نقل کرده‌اند: رکت البحر، وعایت الأهوال، فلم أر هولا أعظم من الوقوف بين يدي سلطان جائر: به دریا رفتم و ترس و وحشت را دیدم ولی هیچ ترسی را مانند ایستادن در مقابل شاه ستمگر ندیدم.

و در جای دیگر بزرگمهر می‌گوید: سررت بعطایا الملوك وجوائزهم، فلم أسر بشيء أعظم من الخلاص منهم: از هدایای شاهان خوشحال شدم ولی هیچ چیز به اندازه نجات از آنها، برایم مسرت بخش نبود. (یوسی، ۱۴۰۲، ص ۵۱۷)

ضرب‌المثل «من أكل للسلطان زبينة ردّها تمرّة»: هرکس کشمش پادشاه را بخورد، خرما پس می‌دهد. از قراین دیگری است که نشان می‌دهد این مضمون در فرهنگ عربی سابقه نداشته است زیرا میدانی (۲۰۰۳، ج ۲، ص ۳۴۱) آن را از امثال غیر عربی (مولد) دانسته است.^(۱۷)

- قلب شاهان

بی ثباتی و ناپایداری رأی و نظر شاهان از مضامین ایرانی است: ذلك للوالي كان قلبه هو أسرع إلى النفور والتغير من قلبك فمحق ذلك حسناتك الماضية، وأشرف بك على الهلاك، وصرت تعرف أمرك مستدبراً وتلتمس مرضاة سلطانك مستعباً. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۸۵)

قال: أي شيء أسرع قلباً؟ قلت (بزرگمهر): قلب الملوك: چه چیزی سریع‌تر از همه دگرگون می‌شود؟ گفتم: قلب شاهان (ابن مسکویه، بی تا، ص ۳۶). چه چیز نازک‌تر (= حساس‌تر) است؟ منش پادشاهان. (متون پهلوی، ۱۳۷۱، ص ۱۳۹)^(۱۸)

- لزوم پاداش نیکوکاران و مجازات بدکاران

ابن مقفع، پاداش به نیکان و مجازات بدکاران را واجب می‌داند؛ تا نیکوکار در کار خود دلسرد و بدکار در کار بد جسور نشود: ثم على الملوك، بعد ذلك، تعاهدوا عملهم وتفقد أمورهم، حتى لا يخفى عليهم إحسان محسن ولا إساءة مسيء. ثم عليهم، بعد ذلك، أن لا يتركوا محسناً بغير جزاء ولا يقرؤا مسيئاً ولا عاجزاً على الإساءة والعجز. فإنهم إن تركوا ذلك، تهاون المحسن، واجترأ المسيء، وفسد الأمر، وضاع العمل. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۲۶)

مسعودی (۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۹۵) در یکی از پندهای دوازده گانه بزرگمهر به انوشروان آورده است: «ومجازاة المحسن منهم بإحسانه والمسيء علی إساءته: از وظایف حاکم است: پاداش دادن به نیکوکار به سبب کار نیکش و مجازات بدکار به سبب کار بدش...»

و: امور اخلاقی

- تواضع

ابن مقفع، تواضع را از نعمت‌هایی می‌داند که موجب خیر است و کسی برای آن حسادت نمی‌ورزد: ولیکن متواضعاً لیفرح له بالخیر ولا یحسد علیه. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۴۰)

این تعبیر در سخنان منسوب به بزرگمهر این‌گونه آمده است:

قیل لبزرجمهر: ما النعمة التي لا یحسد علیها؟ قال: التواضع: از بزرگمهر پرسیده شد: نعمتی که بر آن حسادت نیست، چیست؟ گفت: تواضع. (ماوردی، ۱۴۰۷، ص ۲۰۳ و آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۶۶)

- تکبر

أما العجبُ فهو من دواعي المقتِ والشنآن: تکبر موجب کینه و دشمنی است. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۲۸) و لا یطمعن ذو الکبر فی حسن الثناء (همو، ص ۵۳)

بزرگمهر گفته است: لم أر... ولا مجلبة للمقت کالإعجاب: هیچ چیز را ندیدم که مانند تکبر، عامل دشمنی باشد. (طرطوشی، ۱۹۹۰، ص ۲۹۴)

و در جای دیگر می‌گوید: و البلاء الذي لا یرحم صاحبه منه: العجب. (ماوردی، ۱۴۰۷، ص ۲۰۳ و آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۶۶)^(۱۹)

میدانی (۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۱) ضرب‌المثل «الکبر قائد البغض» را از امثال مولد دانسته و با توجه به شواهد موجود مشخص می‌گردد که این مثل از حکمت‌های ایرانیان است.

- خطر شوخی

ولا تخلطن بالجد هزلاً، ولا بالهزلِ جداً. فإنك إن خلطت بالجد هزلاً هجنته، و إن خلطت بالهزلِ جداً كدرته. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۱۰۰)

بزرگمهر گفته است: لم أر... ولا متلفة للمروءة كاستعمال الهزل في مواضع الجد. (طرطوشي، ۱۹۹۰، ص ۲۹۴)

در قابوس نامه نیز آمده است:

تا بتوانی از مزاح سرد پرهیز کن. (عنصر المعالی، ۱۳۶۶، ص ۷۷)

كثرة الضحك تذهب الهيبة. (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۲، ص ۱۸۲)

- بی نیازی نفس

ولا غنى كالرضى. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۷)

بزرگمهر: لا غنى إلا غنى النفس. هیچ بی نیازی مانند بی نیازی در نفس نیست. (توحیدی، بی تا، ج ۴، ص ۹۴ و آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۶۹)

دهخدا (۱۳۵۲، ص ۱۳۸۴) حدیث زیر را در همین معنی نقل کرده است:

ليس الغنى بكثرة المال وإنما الغنى، غنى النفس

- ادب، بهترین ارثیه

أفضل ما يُورثُ الآباءُ الأبناء، الثناء الحسنُ والأدبُ النافعُ والإخوانُ الصالحون. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۳۴)

بزرگمهر گفته است: ما ورثت الآباءُ الأبناءً شيئاً أفضلَ من الأدب، لأنها تكتسب المال بالأدب بالجهل تُتلفه فتتعدُّ عندما منهما: پدران هیچ ارثی را با ارزش تر از ادب برای فرزندان خود نمی گذارند. زیرا مال را با ادب به دست می آوری و با نادانی از دست می دهی و از هردو محروم می شوی. (ابن قتیبه، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۶ و ابن عبد ربه، ۱۹۹۹، ج ۲، ص ۱۰۹)

- رابطه ادب و شرف

ولا (یوجد) السیء الأدبِ فی الشرفِ. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۳)

و قال بزرجمهر: من کثر أدبه کثر شرفه و إن کان وضعياً و بعد صيته و إن کان خاملاً و ساد و إن کان غریباً و کثرت حوائج الناس إليه و إن کان فقيراً: هرکس ادبش زیاد شود، عزتش بسیار شود اگرچه پایین دست باشد؛ مشهور می‌شود اگرچه ناشناس باشد؛ سروری می‌یابد اگرچه غریب باشد و نیاز مردم به او بسیار می‌شود اگرچه فقیر باشد. (آبی، ۱۹۹۰، ج ۷، ص ۷۵ و ابن حمدون، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۲۳)

- اهمیت خوش اخلاقی

ولا حسبَ کحسنِ الخلقِ. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۷)
بزرگمهر: طلبت أحسن الأشياء عند الناس، فلم أجد شيئاً أحسن من حسن الخلق.
(طرطوشی، ۱۹۹۰، ص ۵۳۹ و یوسی، ۱۴۰۲، ج ۲، ص ۵۱۷)

- خاموشی برای نادان

قال رجلٌ لحکیمٍ: ما خیرٌ ما یؤتی المرء؟ قال: غریزةٌ عقلٍ. قال: فإن لم یکن؟ قال: فتعلمٌ علمٍ. قال: فإن حرمة؟ قال: صدقُ اللسانِ قال: فإن حرمة؟ قال: سکوتٌ طویلٌ.
قال: فإن حرمة؟ قال: مینةٌ عاجلةٌ. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۴۹)
این مطلب با کمی تفاوت از بزرگمهر نقل شده است:

و قال (بزرگمهر): ما أوتی رجلٌ مثل غریزة عقل، فإن حرمة فطول صمت، فإن حرمة فالموت أستر له: به آدمی چیزی مانند عقل داده نشده پس اگر از آن محروم است، سکوت طولانی کند و اگر از سکوت هم محروم است، مرگ بهترین پوشش برای اوست. (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۳۸)

گفته‌اند: خاموشی، دوم سلامت است و بسیار گفتن، دوم بی‌خردی... اگر چه بی‌خرد کسی باشد چون خاموش باشد، مردمان خاموشی او را از جمله عقل دانند (عنصر المعالی، ۱۳۶۶، ص ۴۷).

ز دانش چو جان تو را مایه نیست / به از خاموشی هیچ پیرایه نیست. (فردوسی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۸۰، از پند های بزرگمهر در مجلس انوشروان)^(۲۰)

ز: امور متفرقه

- مرگ بهتر از بیماری

و كان يقال: من ابتلي بمرض في جسده لا يفارقه، أو بفراق الأحبة والإخوان، أو بالغبية حيث لا يعرف مبيتاً ولا مقيلاً ولا يرجو إياباً، أو بفاقة تضطره إلى المسألة: فالحياء له موت، والموت له راحة. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۵۶)

بزرگمهر: إن كان شيء فوق الموت فالمرض: اگر چیزی بالاتر از مرگ باشد، بیماری است. (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۶۳)، (حصری، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۸۸۹)، (ابن الجوزی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۳۷)، (ماوردی، ۱۴۰۷، ص ۱۸۵) و (ثعالبی، ۲۰۰۳، ص ۲۳۸)

- قضا و قدر^(۲۱)

والعمل تبع للقدر: کارها در گرو قضا و قدر است. (ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۴۵)
بزرگمهر گفته است: کیا یذبذن توشأی وتر. يقول: إذا لم يساعد القدر كانت الآفات من جهة الاجتهاد والطلب: اگر قضا و قدر یاری نکند، تلاش آدمی موجب ضرر به او می شود. (جاحظ، ۱۹۸۳، ص ۲۴)

و بلغني أن امرأة أتت بزرجمهر الحكيم فقالت له أيها الحكيم ما بال الأمر يلتم للعاجز و يلتمن على الحازم؟ قال ليعلم العاجز أن عجزه لن يضره و ليعلم الحازم أن حزمه لن ينفعه وإن الأمر إلى غيرهما: شنيدم زنی نزد بزرگمهر آمد و گفت: ای حکیم چرا کارها بر وفق مراد ناتوان می رود و برای دوراندیش سخت می شود؟ گفت: تا ناتوان بداند که ناتوانیش، به او ضرر نمی رساند و دوراندیش بداند که احتیاطش، نفعی برای او ندارد و کار، در دست دیگری است. (ابوالقاسم الحسن، ۱۴۰۷، ص ۸۶)^(۲۲)

- از دست ندادن فرصت

خمسة غير مغتبطين في خمسة أشياء، يتندمون عليها، الواهن المفرط إذا فاته العمل.
(ابن مقفع، ۱۴۰۷، ص ۴۴)

وسئل بزرجمهر: فما الحزم؟ قال: انتهاز الفرصة: از بزرگمهر پرسیده شد: هشیاری چیست؟ گفت: استفاده از فرصت. (حصری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۰۵ و طرطوشی، ۱۹۹۰، ص ۵۲۹)

در نهج البلاغه آمده است:

إذاعة الفرصة غُصَّةٌ. (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۱۸) (۲۳)

نتیجه

اگر بر همگان روشن گردد که الأدب الصغیر یک اثر ایرانی است، با توجه به انبوه حکمت‌های موجود در این اثر و تقدم زمانی که بر دیگر آثار دارد، باید پذیرفت که بسیاری از مضامین ادب عربی که امروز لباس عربی به تن کرده‌اند، ریشه در فرهنگ و ادب ایرانیان باستان دارد و بر خلاف دیدگاه عمومی که ادب فارسی را وامدار ادب عربی می‌داند، سرچشمه‌های بسیاری از مضامین عربی را باید در فرهنگ ایران باستان جستجو کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک به «آذرنوش، آذرتاش و زریاب خوبی، عباس، ابن مقفع، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، صص ۶۶۲-۶۸۰، ۱۳۷۰ش»
۲. ر.ک به مقالات دکتر سبزیان‌پور با عناوین «تأثیر ترجمه عربی کلیله و دمنه در ادب عربی»، «تأثیر کلام علی (ع) در الأدب الصغیر» و «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه».
۳. مهم‌ترین عناوین مقدمه این مقاله‌ها عبارتند از اعتقادات دینی و سیاسی ابن مقفع؛ ابن مقفع مترجم بزرگ متون پهلوی به عربی؛ استقبال شاعران و فرهنگ عربی از کلیله و دمنه؛ رنگ و بوی ایرانی کلیله و دمنه؛ جوشش اندیشه‌های ایرانی در ذهن ابن مقفع؛ خرد گرایی در کلیله و دمنه.
۴. نگاه کنید به ابن الجوزی ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۱۳۸.
۵. برای اطلاع از تأثیر پندهای ایرانی در اشعار عرب (به تصریح ادیبان عرب) نک به مقاله «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی و برای اطلاع از پندهای مکتوب ایرانیان بر ابزار و لوازم زندگی نک به «نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» اثر سبزیان‌پور.
۶. احسان، عباس (۱۹۹۳، ص ۱۶۳) از کتاب مختار الحکم عبارت بالا را از ارسطاطالیس نقل کرده، سپس همین جمله را از کتاب البصائر توحیدی به نقل از یک فیلسوف آورده و نتیجه گرفته است برخی پندهای ایرانی با حکمت‌های یونانی مشترک‌اند، نکته قابل تأمل این است که احسان عباس با همه اشرافی که به منابع عربی دارد از کتاب‌های بهجة المجالس، تذکرة حمدونیه و ربیع الابرار، که پند بالا را

- از اردشیر نقل کرده‌اند، سخنی به میان نیاورده است. برای اطلاع از تأثیر این مضمون در اشعار ابو تمام نک به: سبزیان پور، «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی».
۷. برای اطلاع از تقسیم بندی عقل ذاتی و اکتسابی در ایران باستان و اثر آن در اشعار عربی و مثنوی مولانا نک به: سبزیان پور، «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی».
۸. استناد سخنان حکیمان ایرانی به علما و دانشمندان در ادب عربی سابقه‌ای طولانی دارد.
۹. ابوالفتح بستی که از شاعران ایرانی تبار و دوزبانه و از عوامل انتقال اندیشه‌های ایرانی به ادب عربی است نک: (آذرنوش، ۱۳۸۳، ص ۹۵-۹۹) عبارت بزرگمهر را به لباس نظم در آورده است:
 إِذَا طَالَتْكَ النَّفْسُ يَوْمًا بِحُجَّةٍ / وَكَانَ عَلَيْهَا لِلْقَبِيحِ طَرِيقٌ // فَدَعَّهَا وَخَالَفَ مَا هُوَتْ فَأَيْمًا / هَوَاكَ عَدُوًّا
 وَالْخِلَافُ صَدِيقٌ (بستی، ۱۹۸۰، ص ۲۸۴)
۱۰. انگیزه نویسنده مقاله، در استناد به قابوس نامه، وجود اندیشه‌های ناشناخته ایرانی در این کتاب است که باید کشف شوند، یوسفی (۱۳۶۶، ص ۳۷۳) در شرح این عبارت فقط یک بیت از قابوس نامه چاپ سعید نفیسی اضافه کرده است: (برادر برادر بود دوست به / چو دشمن بود بی رگ و پوست به) حال آنکه این حکیم بر اساس منابع موجود کسی جز بزرگمهر نیست.
۱۱. برای اطلاع از مینوی خرد نک به: سبزیان پور، ۱۳۹۰، «بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی»
۱۲. برای اطلاع از تشبیه دوستی به ظرف شکستگی در حکمت‌های بزرگمهر و گلستان سعدی نک به «سبزیان پور، ۱۳۸۸، تأثیر پندهای انوشیروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی» و برای اطلاع از وظایف دوست در مقابل دوست از دیدگاه بزرگمهر و سعدی نک به «سبزیان پور، ۱۳۹۰، تأثیر دیدگاه‌های تربیتی ایرانیان در ادب فارسی با تکیه بر باب هفتم بوستان سعدی».
۱۳. از نکات قابل تأمل این است که در زهد ایرانی توصیه به آزردن جسم برای رسیدن به ثواب اخروی، ریاضت، شب زنده‌داری و روزه برای کسب رضایت خداوند دیده نمی‌شود، اگر به فانی بودن جهان اشاره می‌شود نه برای آن است که مخاطب را از امور واقعی دنیا دور کند بلکه برای آن است که به او توجه دهد که در جهانی که ناپایدار است باید نیک بود، نیکی کرد و از خود نام نیک به جا گذاشت، هرچند نقش مال و ثروت در زندگی مهم است اما باید سخاوت داشت. این نکته‌ای است که صفا (۱۳۶۸، ص ۳۹۶) به آن اشاره کرده است.
۱۴. تأثیر زهد ایرانی در شاهنامه به شکل توصیه به دل نبستن به دنیا بسیار دیده می‌شود همچنین صفاتی چون بی وفایی، فریبکاری، ناپایداری، ناامنی، آمیختگی غم و شادی... از دیدگاه‌های فردوسی درباره دنیاست، از جمله: (... دل اندر سرای سپنجی میند، نقل از دهخدا، ۱۳۵۲، ص ۶۲۴)، (چو دل بر نهی بر سرای سپنج / همه زهر زو بینی و درد و رنج همو: ۶۴۷)، (...بس ایمن مشو در سرای گزند همو: ۸۱۹)، (گذر جوی و چندین جهان را مجوی / گلش زهر دارد بخیره مجوی همو: ۱۲۷۰)، (گیتی

یکی نغز بازیگر است / که هر دم ورا بازی دیگر است همو: (۱۳۳۸)، (منه هیچ دل بر جهنده جهان همو: ۱۷۵۲)، (که را در جهان هست هوش و خرد / کجا او فریب زمانه خورد همو: ۱۲۵۳)

۱۵. این مضمون در بوستان سعدی هم دیده می‌شود:

گرت بر کند خشم روزی ز جای / سراسیمه خواندنت و تیره رای (سعدی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۹)

یوسفی (۱۳۶۸، ص ۳۸۹) در توضیح بیت بالا نوشته است: «شبهت دارد با ترجمه ابن مقفع: لیست من خلّة تکون للغنی مدحاً إلا و هی للفقیر عیباً. فان کان شجاعاً قیل أهوج و إن کان وقوراً سمی بليداً و ان کان حليماً سمی دنیئاً و ان کان صموتا سمی عیباً و إن کان جواداً سمی مبذراً: خوبی نیست که برای توانگر مدح باشد و برای فقیر عیب به شمار نیاید. اگر فقیر شجاع باشد گویند شوریده مغزست و اگر با وقار باشد کودنش خوانند و اگر بردبار باشد پستش می‌نامند و اگر کم سخن باشد گنگش می‌شمارند و اگر بخشنده باشد اسراف کارش می‌خوانند.

۱۶. برای اطلاع از مذمت فقر در ایران باستان و تأثیر آن در اشعار سعدی، بهار و ایرج میرزا و نقدی بر یادداشت‌های زرین کوب نک به: مقالات سبزیان پور با عنوان «ریشه‌های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار» و «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی» «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه» و «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی».

۱۷. برای اطلاع از مضامین فارسی و عربی نک: (دهخدا، ۱۳۵۲: ۸۵/۱، ذیل عنوان: احذر مباسطة الملوك...)، برای اطلاع از تأثیر این اندیشه در نهج البلاغه و مقایسه آن با الأدب الصغیر و گلستان سعدی نک به: سبزیان پور، «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی» و «تأثیر کلام امام علی (ع) در اشعار ابو العتاهیه».

۱۸. برای اطلاع از این مضمون در گلستان سعدی نک: سبزیان پور، ۱۳۸۸، «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی» در کلیله و دمنه نک به: سبزیان پور، ۱۳۸۷، «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه». همچنین برای اطلاع بیشتر از پیشینه این دیدگاه ایرانی نک به: سبزیان پور، ۱۳۸۹، «بازتاب عدالت ایرانیان قبل از اسلام در منابع عربی»

۱۹. برای اطلاع از این مضمون در گلستان و نهج البلاغه نک به: سبزیان پور، ۱۳۸۸، «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»

۲۰. برای اطلاع بیشتر نک به: سبزیان پور، ۱۳۹۰، «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی» برای اطلاع از این مضمون در گلستان سعدی نک به: همو، ۱۳۸۸، «تأثیر نهج البلاغه در گلستان سعدی»، برای اطلاع از این مضمون در سخنان منسوب به کسری و اثر آن در اشعار ابونواس نک به: همو، ۱۳۸۹، «نقبی به روشنایی در جستجوی امثال ایرانی در نظم عربی».

٢١. عقیده به قضا و قدر از اصول عقاید زروانیان بوده که در دین زرتشت هم راه یافته است. نک به : محمدی، ١٣٨٤، ص ٢١٧.
٢٢. برای اطلاع از این مضمون در مینوی خرد، گلستان و شاهنامه نک به: سبزیان پور، ١٣٨٨، «تأثیر پندهای انوشروان و بزرگمهر بر گلستان سعدی»
٢٣. برای اطلاع از این مضمون در اشعار منسوب به علی (ع) و بهار نک به: سبزیان پور، ١٣٨٦ «ریشه-های ایرانی امثال و حکم عربی در شعر بهار» و برای اطلاع از شواهد فارسی و عربی نک به: «دهخدا، ١٣٥٢، ج ١، ص ١٠١».

منابع:

نهج البلاغه

- الآبي، أبو سعد، منصور بن الحسين، نثر الدر، تحقيق منير محمد المدني، مراجعة دكتور حسين نصار، ج ٧. الهيئة المصرية العامة للكتاب. ١٩٩٠
- آذرنوش، آذرتاش، «أبو الفتح البستي»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٤، ص ٩٥-٩٩، ١٣٨٣
- آذرنوش، آذرتاش و زریاب خوبی، عباس، «ابن مقفع»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ٤، ص ٦٦٢-٦٨٠، ١٣٧٠
- الأبشهي، شهاب الدين محمد بن أحمد أبو الفتح، المستطرف في كل فن مستظرف، مراجعة و تعليق محمد سعيد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤٢١
- ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمان بن علي بن محمد، المنتظم في تاريخ الملوك و الامم، دراسة و تحقيق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، راجعه و صححه نعيم زرزور، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٢
- ابن الحداد، محمد بن منصور بن حبيش، الجوهر النفيس في سياسة الرئيس، تحقيق و دراسة رضوان السيد، دار الطليعة للطباعة و النشر، بيروت، ١٩٨٣
- ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علي، التذكرة الحمدونية، تحقيق احسان عباس، المجلد الأول، الطبعة الأولى، معهد الإنماء العربي، بيروت، لبنان، ١٩٨٣
- ابن عبد ربه، شهاب الدين أحمد، العقد الفريد، دار و مكتبة الهلال للطباعة و النشر، بيروت، ١٩٩٩
- ابن قتيبة الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم، عيون الاخبار، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، بی تا
- ابن مسكويه، أبو علي أحمد بن محمد، الحكمة الخالدة، تحقيق عبد الرحمان بدوي، دار الأندلس، بيروت، لبنان، بی تا

ابن مقفع، عبدالله، **کلیلة و دمنة**، دقق فیها و علق علیها و نسقها الشیخ الیاس خلیل زخریا، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۶

_____ **الأدب الصغير والأدب الكبير**، دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۴۰۷

ابن منقذ، أسامة، **لیاب الآداب**، تحقیق أحمد محمد شاکر، مکتبة لويس سرکيس، مصر، القاهرة، ۱۳۵۴
أبوالقاسم الحسن بن محمد بن حبيب، **عقلاء المجانین**، تحقیق الدكتور عمر الأسعد. دار النفائس، بیروت، ۱۴۰۷

بابکان، اردشیر، **عهد اردشیر**، حقیقه و قدم له الدكتور احسان عباس، دار الصادر، بیروت، ۱۹۶۷.

البستاني، بطرس، **أدباء العرب في الأعصر العباسية**، الطبعة الرابعة، مکتبة صادر، بیروت، ۱۹۵۱
البستي، أبو الفتح، **الديوان**، الدكتور محمد مُرسي الخولي، حياته و شعره، الطبعة الأولى، دار الأندلس للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۸۰

تفضلی، احمد، **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، چاپ مهارت، ۱۳۸۳

التوحیدی، أبو حیان، **الصدقة و الصدیق**، شرح و تعليق علي متولي صلاح، المطبعة النموذجية، بی تا
التعالی، أبو منصور، **التمثيل و المحاضرة**، تحقیق و شرح و فهرسة الدكتور قصي الحسين، دار و مکتبة الهلال، بیروت - لبنان، ۲۰۰۳

_____، **الإعجاز و الإيجاز**، مکتبة دار البيان، بغداد، بی تا

الجاحظ، عمرو بن بحر، **البيان و التبيين**، دارالفکر للجمع، بیروت، ۱۹۶۸

_____، **الأمل و المأمول**، تحقیق محمد رضا ششن، الطبعة الثانية، دار الكتاب الجديد، ۱۹۸۳

الحصري القيرواني، أبو اسحاق بن علي، **زهر الآداب و ثمر الآداب**، مفصل و مضبوط و مشروح بقلم الدكتور زكي مبارك، الطبعة الثانية، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۲

دهخدا، علی اکبر، **امثال و حکم** چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲

الراغب الإصفهاني، أبوالقاسم حسين بن محمد، **محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء**، حقیقه و ضبط نصوصه و علق حواشیه عمر الطباع، شركة دار الارقم، بیروت، ۱۴۲۰

رستگار فسایی، منصور، «**نقدی بر جاذبه‌های فکری فردوسی**»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره اول، شماره دوم، ص ۱۱۵-۱۳۴، ۱۳۶۵

رنجبر، احمد، **جاذبه‌های فکری فردوسی**، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۹

- الزمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، **ربيع الأبرار و نصوص الأخبار**، تحقيق عبد الأمير مهنا، منشورات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، ۱۴۱۲
- سعدی، مصلح الدین، **بوستان**، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸
- صفا، ذبیح الله، «اندروز»، ایران نامه، سال هفتم، شماره ۳، ص ۳۸۳-۴۰۴، ۱۳۶۸
- الطرطوشي، محمد بن الوليد، **سراج الملوك**، تحقيق جعفر البياتي، الطبعة الأولى، الرئيس للكتب و النشر، رياض، ۱۹۹۰
- العاكوب، عيسى، **تأثير الحكم الفارسية في الأدب العربي في العصر العباسي**، دار طلاس، للدراسات و الترجمة و النشر، ۱۹۸۹
- _____، **تأثير پند پارسی بر ادب عرب**، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴
- العالمي، شيخ بهاء الدين، **الكشكول**، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، ۱۴۲۰
- عباس، احسان، **ملاح يونانية في الأدب العربي**، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بيروت، ۱۹۹۳
- عنصر المعالي، كيكاووس بن اسكندر، **قابوس نامه**، به اهتمام غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۶
- غفرانی، محمد، «آیین دوستی در رسائل ابن مقفع»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۵۵ و ۵۶، ص ۶۹-۸۴، ۱۳۷۲
- الفاخوري، حنا، **تاريخ الأدب العربي**، المكتبة البوليسية، بيروت، ۱۹۸۷
- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه**، چاپ چهارم، انتشارات هرمس، ۱۳۸۷
- القالبي، ابو علي اسماعيل بن القاسم، **كتاب الأمالي**، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۳۹۸
- القرطبي، أبو يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر النمري، **بهجة المجالس و أنس المجالس و شحذ الذاهن و الهاجس**، تحقيق محمد مُرسي الخولي، بی تا
- الماوردي، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصري، **أدب الدنيا و الدين**، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، ۱۴۰۷ هـ
- متون پهلوی، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب، **آسانا**، گزارش سعید عربیان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱
- محمدی، محمد، **فرهنگ ایرانی پیش از اسلام**، چاپ پنجم، انتشارات طوس، ۱۳۸۴

- المسعودي، علي بن الحسين، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، دار الهجرة، قم، ایران، ۱۴۰۴
- الميداني، ابوالفضل، «مجمع الأمثال»، تحقيق و شرح و فهرست الدكتور قصي الحسين، الطبعة الاولى منشورات دار و مكتبة الهلال، بيروت، ۲۰۰۳
- مينوى خرد، ترجمه احمد تفضلى، ويرايش سوم، نشر توس، ۱۳۷۹
- وراوينى، سعد الدين، **مرزبان نامه**، به كوشش خليل خطيب رهبر، چاپخانه خرمى، ۱۳۶۳
- الوطواط، أبو اسحاق برهان الدين الكتبي، **غرر الخصائص الواضحة و النقائص الفاضحة**، دار الصعب، بيروت، بی تا
- يوسفى، غلامحسين، **شرح و تعليق بر قابوس نامه**، امير عنصر المعالى كيكاوروس بن اسكندر، چاپ سوم شركت انتشارات علمى فرهنگى، ۱۳۶۶
- _____ **تصحيح و توضيح بوستان سعدى**، چاپ سوم، انتشارات خوارزمى، ۱۳۶۸
- اليوسى، الحسن، **المحاضرات في اللغة و الأدب**، تحقيق و شرح محمد حجي و أحمد شرقاوي، دار الغرب الاسلامى، بيروت، ۱۴۰۲